



نیازمند دانش تمدنی یعنی علم دینی و علوم انسانی اسلامی هستیم

سیدحسین حسینی عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی گفت: یکی از اصلی‌ترین عوامل و عناصر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی، تلاش برای تولید و تحقق دانش تمدنی نوین است.

سیدحسین حسینی عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی گفت: یکی از اصلی‌ترین عوامل و عناصر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی، تلاش برای تولید و تحقق دانش تمدنی نوین است.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه: «امروز نوبت ما است، امروز نوبت اسلام است. وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ ثُدَاوُهَا بَيْنَ النَّاسِ؛ (آل عمران/ ۱۴۰) امروز نوبت مسلمین است که با همت خود، تمدن نوین اسلامی را شالوده‌ریزی کنند. همچنان که اروپایی‌ها آن روز از دانش مسلمین استفاده کردند، از تجربه مسلمین استفاده کردند، از فلسفه مسلمین استفاده کردند، ما [هم] امروز از دانش جهان استفاده می‌کنیم، از ابزارهای موجود جهانی استفاده می‌کنیم برای برپا کردن تمدن اسلامی، منتها با روح اسلامی و با روح معنویت. این وظیفه امروز ما است. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان نظام و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی، هشتم دی ۹۴)

در ادامه در گفتگویی با حجت الاسلام سیدحسین حسینی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی درباره نسبت تمدن نوین اسلامی و علم دینی به بحث نشستیم که از نظر شما می‌گذرد.

*آیا وصف «اسلامی» در تمدن نوین اسلامی، به این معناست که هر آنچه در توصیف و تبیین تمدن گفته می‌شود و یا آنچه در مقام عینیت ظهور خواهد کرد، به نحو صد در صد مستخرج از متن اسلام و برآمده از آیات و روایات است؟

اگر به اسلام به مثابه حکومت و به مثابه امر سیاسی و یا حتی اسلام به مثابه مجموعه اعتقادات جهان شمول، نظر بیاندازیم، روشن خواهد شد که دین اسلام از گرایش به تمدن‌سازی جهانی، جدا نیست. در هر دو فرض اسلام حکومتی و سیاسی و اجتماعی یا اسلام اعتقادی و نظری و عرفانی، می‌توان ادله، نشانه‌های تاریخی (۱) و یا آموزه‌هایی در مبانی معرفتی اسلام یافت که اسلام را از یک دین فردی بسته و صرفاً اخلاقی عرفانی انزواگرا، به مکتبی الهی و فرامرزی و فراملی، با انگاره‌های جهانی تبدیل می‌کند چه اینکه فرمود: «و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیراً و نذیراً» (سبا / ۲۸).

تنها در صورتی که رسالت پیامبر اسلام (ص) را منحصر و محدود به بیان و تشریح مسائل اخلاقی فردی بدانیم (و نه حتی عمل اجتماعی به رسالت‌های اخلاقی) می‌توان از حصر دین اسلام به یک دین صرفاً اخلاقی فردی سخن گفت که در این صورت بایستی نگاهی یکجانبه و جزئی‌نگرانه به مستنداتمانند: «اِنَّیْ بَعَثْتُ لَکُم مَّکْرَمَ الْاَخْلَاقِ» داشت و فقط این گونه متون روایی را درشت‌نمایی کرد؛ اما از سوی دیگر متونی مانند: «وَجَعَلْنِیْ رَسُوْلَ الرَّحْمَهِ وَ رَسُوْلَ الْمَلٰحِمِ» و یا «هُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهَدٰی وَ دِیْنَ الْحَقِّ لِیُظْهِرَ عَلٰی الدِّیْنِ کُلَّهٖ وَ کَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیْدًا، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ اَشْدَآءُ عَلٰی الْکُفَّارِ رَحْمَآءٌ بَیْنَهُمْ» (الفَتْح / ۲۸ و ۲۹) را نادیده گرفت! (ر. ک: حسینی، سیدحسین، ۱۳۸۷، پیامبر وحدت، تهران، انتشارات مؤسسه اطلاعات، ص ۲۷۵ و ۲۴۱).

اما دین اسلام به عنوان یک واقعیت منسجم حقیقی، یک کل پیوسته است یعنی اولاً یک حقیقت واحد است نه چندپاره متکثر و ثانیاً یک واحد بهم پیوسته و منسجم است و نه تجمع پاره‌های نامنظم و غیرمرتبط. از این رو اگرچه دین اسلام، از اجزا، عناصر و کلان‌نظام‌های متفاوتی تشکیل شده، اما هرگز به یکی از آن نظام‌ها محدود نیست و نمی‌توان کلیت اسلام را منحصر با نظام سیاسی یا نظام اقتصادی یا نظام اخلاقی آن، برابر و یکسان مطلق دانست. پس تعبیر اسلام سیاسی یا اسلام اعتقادی یا اسلام اخلاقی و رحمانی رسا نیستند، بلکه دین اسلام به عنوان یک کلیت یکپارچه، دارای شاکله‌های سه‌گانه: ۱. سیاسی، حکومتی، اجتماعی؛ ۲. اعتقادی، نظری؛ و ۳. اخلاقی، عرفانی است؛ که متناسب با نیازهای سه‌گانه انسان در ساحت‌های عمل (رفتار عینی)، فکر (نظر تجریدی)، و اخلاق (حالات درونی) تنظیم شده و در میان قلمرو دانش‌های بشری نیز علوم‌ی مانند: فقه و حقوق، کلام و فلسفه، و اخلاق و عرفان عهده‌دار آنها هستند (درخصوص مولفه‌های مفهوم دین ر. ک: حسینی، سیدحسین، ۱۳۹۱، مقاله تحلیل مولفه‌های مفهومی دین، دوفصلنامه علمی پژوهشی جستارهای فلسفه دین، شماره ۲).

در مقام توصیف و تبیین و در مقام عینیت و ظهور تمدن، نمی‌توان از تئوری تطبیق مطلق سخن گفت چرا که نقطه

مشترک این دو مقام، امر بشری بودن است و در امورات انسانی، انطباق تمام و کمال ذهن با عین ممکن نیست. از سوی دیگر نظریه نسبیت مطلق نیز به معنای فقدان هر گونه امکان نسبت دادن اجمالی و امکان نسبت دادن هر وصفی به هر شی ای است؛ که این هم مورد پذیرش نیست. بدین ترتیب به نسبتی باید اندیشید که نه به اتصال مطلق و نه به انفصال مطلق بین ذهن و عین بیانجامد بلکه به نسبت روشمند بین این دو ختم شود.

از این رو به میزانی که بتوان به نحوی روشمند اثبات کرد در توصیف، تبیین و تحلیل مفهوم تمدن نوین اسلامی، از آموزه های نظام های سه گانه فوق بهره برده ایم، می توان گفت این کار مفهومی، نسبتی روش شناختی با آموزه های فوق برقرار کرده است. در مقام عمل نیز به میزانی که به گونه روشمند و علمی ثابت شود، آنچه در صحنه عینیت اجتماعی جامعه روی داده، ارتباط و نسبتی با شاخصه های عینی برآمده از نظام های اسلامی دارد، می توان گفت در آن بخش از واقعیت های اجتماعی، به امکان ظهور و بروز نشانه های تمدن نوین اسلامی نزدیک شده ایم.

بدین سان، از مطابقت مطلق فهم مقید بشری با واقعیت مقید نمی توان سخن گفت چرا که حاصل جمع دو امر مقید، مرکب و مدرج، امر مطلق نیست؛ تنها امر مطلق در عالم امکان، وجود خداست. از سوی دیگر، ناپیوستگی به سمت تباین و عدم امکان مطلق فهم هم رفت چرا که به هر حال انسان، در برخورد با محیط پیرامون خود، به فهم اجمالی دست می یازد. مهم آن است که انسان تدریجی الحصول با به کارگیری فهم روشمند، بتواند نسبتی به واقعیت بدهد که بر مبنای قواعد روش شناختی فهم، قابل دفاع بوده و امکان فهم بیشتر و تغییر را انکار نکند و این، «نظریه نسبت روشمند» است.

چنین نیست که تمدن نوین اسلامی به یکباره ایجاد شود بلکه پس از تشکیل جامعه اسلامی و سپس جوامع اسلامی و تبدیل دولت ملت ها به دولت امت ها و ظهور مؤلفه های گوناگون جهانی آن، این امکان وجود دارد به تدریج، در لایه ها و بخش هایی، شاهد سرزدن تمدن نوین اسلامی باشیم

پس به صورت مسأله، به صورت تقسیم های حصری و تقابل های وجود و عدمی نظر نیندازیم که یا اسلامی هست یا نیست! چرا که تحقق وصف اسلامی در عالم واقع، امری کاملاً مستدرج، ترکیبی و ممزوج است و هرگز با یک پدیده ساده، روبرو نیستیم که به یکباره محقق شود و تمام ویژگی ها و اوصاف خود را به همراه بیاورد چه اینکه اصل تدریج در تمامی امور انسانی حاکم است. همچنان که در مورد اوصاف انسان مسلمان یا جامعه اسلامی یا فرهنگ اسلامی هم این امر جریان دارد یعنی به فردی، اطلاق انسان مسلمان می شود اما این امکان وجود دارد که در تمامی ساحت های وجودی اش و در همه مراتب، مسلمان نباشد یا به جامعه ای مانند جامعه کنونی و اکثر جوامع مسلمان، اطلاق عنوان جامعه اسلامی می شود، اما ممکن است از بسیاری جهات و شاخصه ها با تراز آموزه های اسلامی فاصله داشته باشند. به هر حال چه فرد مسلمان یا جامعه اسلامی، بایستی در پایه های اساسی، از حداقل ها برخوردار باشند که این مبنای بنیادین، مرز و تمایز با فرد غیرمسلمان و یا جامعه غیراسلامی محسوب می شود؛ و در غیر این صورت چنانچه در تحقق این گزاره های مبنایی نیز مشکلی وجود دارد، می توان در نام گذاری و اطلاق عنوان «اسلامی» تردید رواداشت.

تحقق تمدن نوین اسلامی نیز بر همین مدار تحلیل می شود؛ چنین نیست که تمدن نوین اسلامی به یکباره ایجاد شود بلکه پس از تشکیل جامعه اسلامی و سپس جوامع اسلامی و تبدیل دولت ملت ها به دولت امت ها و ظهور مؤلفه های گوناگون جهانی آن، این امکان وجود دارد به تدریج، در لایه ها و بخش هایی، شاهد سرزدن تمدن نوین اسلامی باشیم.

*اطلاق اوصاف اسلامی بر تمدن نوین مبتنی برچه بنیان ها و بنیادهایی است؟

با تحلیلی که از مؤلفه های هشت گانه جهانی مفهوم تمدن در کتاب تمدن پژوهی ارائه داده ام (ر. ک: حسینی، سیدحسین، ۱۳۹۱، تمدن پژوهی، مطالعات مفهومی تمدن اسلامی، تهران، انتشارات جامعه شناسان، ص ۴۷)، روشن خواهد شد که اطلاق اوصاف اسلامی بر تمدن نوین اسلامی، مستلزم برخورداری مبنای بنیادی اسلامی است که حداقل بتوان مرزهای تمدن نوین اسلامی را با تمدن رقیب خود (تمدن معاصر غربی) تمییز داد و در غیر این صورت نمی توان از تحقق امر جدیدی در عالم معاصر با عنوان تمدن نوین اسلامی یاد کرد؛ چنانچه در هم اکنون زمان ما نیز (با افسوس) نمی توان چنین یادی کرد.

مفهوم تمدن در این دیدگاه عبارت است از نوعی سیطره فراملی و عموماً در سطح جهانی با شمولیت در ابعاد چهارگانه روابط انسانی اعم از روابط فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی که براساس اراده جمعی و انسانی از یک مهد و جامعه سر می زند، ولی دامنه های جهانی بسیاری را در بر می گیرد و همراه با قدرت نفوذ و جریان سازی های جهانی برای تحقق آرمانهای تعالی جویانه (که غالباً متأثر از یک مکتب دینی است) در مسیر تحولات تاریخ بشری رقم خورده و

دارای تأثیر و تأثرات متعین خواهد بود (ر. ک: تمدن پژوهی، ص ۴۷).

تعریف تمدن از مشکلات تمدن پژوهی است تا آنجا که به قول «جان دیویی» حتی لغت نامه ها نیز از تعریف اصطلاح تمدن پرهیز دارند (ر. ک: دیویی، جان، ۱۳۹۱، هنر به منزله تجربه، ترجمه مسعود علیا، تهران، انتشارات ققنوس، ص ۴۹۳) و به قول «مایکل مان»، هیچ وقت نمی توانیم دقیقاً بگوییم منظورمان از «تمدن» چیست (ر. ک: عباسی، محمد، ۱۳۹۵، راه ناهموار تمدن: هفت مقاله درباره تمدن، تهران، انتشارات ترجمان علوم انسان، ص ۹۰)؛ اما با این وجود در کتاب تمدن پژوهی پس از طبقه بندی ۴۸ تعریف، به مؤلفه های پیش یاد دست یافتیم (ر. ک: تمدن پژوهی، ص ۳۴-۳۹).

تعریف تمدن از مشکلات تمدن پژوهی است تا آنجا که به قول «جان دیویی» حتی لغت نامه ها نیز از تعریف اصطلاح تمدن پرهیز دارند

از سوی دیگر این نکته اهمیت دارد که رویکرد نقلی صرف به آیات و روایات دینی، بدون دخالت رویکرد عقلی منضبط و روشمند، ما را از کشف و فهم حقیقت متون اسلامی و متن دین، دور داشته و مشابه منش اخباریون و برخلاف روش اجتهادی اصولیین شیعه است. بنابراین نمی توان انتظار داشت وقتی سخن از اوصاف اسلامی تمدن نوین می رود، به معنای نسبت دادن تمامی اوصاف به متون دینی یا استخراج این اوصاف از آیات و روایات باشد. علاوه بر اینکه در مقام عینیت اجتماعی و صحنه تحقق وقایع یک جامعه، هرگز نمی توان از برابری یا تطابق رخدادهای انسانی، متغیر، و نو به نوعی اجتماعی با متون و مستندات دینی یاد کرد؛ بلکه می توان در کلیت امر، از همراهی و سازواری حرکت جامعه و تمدن بشری در مسیر آرمانها و مطلوبیت های دینی سخن گفت؛ آنچنان که در شرایط کنونی دنیای معاصر، حرکت و سمت و سوی تمدن غربی مادی گرایانه، هرگز در مسیر آرمانهای مطلوب اسلامی قرار ندارد؛ حتی آرمان های ادیان توحیدی؛ و حتی آرمانهای مکاتب انسانی؛ و حتی آرمانهای انسانی به ما هو انسان!

*برای شکل گیری تمدن نوین اسلامی، وجود چه عناصری واجب است و آیا تمدن بدون وجود این عناصر در مسیر تولد قرار می گیرد؟ آیا تمدن نوین اسلامی خود را در چارچوب دولت ملت محصور می کند یا خیر؟ و چه برنامه ای برای تغییر چارچوب دولت ملت دارد؟

همان گونه که نایبستی به شکل گیری تمدن نوین اسلامی، با روش های دَورانی حصرگرایی وجودی و عدمی (یا هست یا نیست) نظر انداخت: رویکردهای مکانیکی، و خطی نیز در این گونه موارد، پاسخی متناسب با واقعیت های تمدنی امروز به حساب نمی آیند چرا که شکل گیری تمدن نوین اسلامی، امری تک ساحتی یا بسیط نیست که با قواعد علی و معلولی، بتوان معادله تغییر و تحولات را رسم کرد که: مثلاً اگر $q \` p$ ؛ ما با واقعیت های پیچیده انسانی و انضمامی محفوف به انواع و اقسام لایه های پیدا و پنهان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی روبرو هستیم که دخالت عنصر اراده و فکر و عمل و حالات روانی انسان اجتماعی امروز، هر آن، رنگ جدید و اقتضائات نوینی به رخدادهای پیش رو می بخشد.

یکی از اصلی ترین عوامل و عناصر شکل گیری تمدن نوین اسلامی، تلاش برای تولید و تحقق دانش تمدنی نوین است چه اینکه تمدن جهانی بدون رکن فرهنگ تمدنی و عنصر فرهنگ نیز بدون محتوای دانشی، محقق نخواهد شد و اگر آرمان نهایی، تمدن نوین اسلامی است، پس نیازمند دانش تمدنی متناسب با آن آرمان است که همان علم دینی و علوم انسانی اسلامی خواهد بود

بدین ترتیب شکل گیری تمدن نوین اسلامی، مانند امور خطی و علّی نیست که از معادله های تجربی یا ثابت ریاضی و یا الگوهای تکرار شده ای برخوردار باشد تا بتوان گفت اگر مثلاً در مسیر مشخص (x) گام برداریم، در سال (y) به نتیجه مطلوب (z) خواهیم رسید، حتی امری جبری هم نیست که اگر جامعه ای اسلامی، اراده تحقق تمدن اسلامی داشته باشد، الزاماً به آن دست یابد؛ که در اقتضائات بشری، امر محتوم معنا ندارد. کار شایسته و معقول آن است که پس از تعیین مؤلفه های مفهومی تمدن نوین اسلامی (اول)؛ و تحلیل شرایط شکل گیری و اجزا تمدن معاصر غربی (دوم)؛ در قدم سوم به شناسایی عوامل و عناصر شکل گیری تمدن نوین اسلامی در دنیای امروز مبادرت ورزیم، و در این میان، بتوانیم مهمترین عنصر شکل گیری را تشخیص دهیم.

به نظر بنده یکی از اصلی ترین عوامل و عناصر شکل گیری تمدن نوین اسلامی، تلاش برای تولید و تحقق دانش تمدنی نوین است چه اینکه تمدن جهانی بدون رکن فرهنگ تمدنی و عنصر فرهنگ نیز بدون محتوای دانشی، محقق نخواهد شد و اگر آرمان نهایی، تمدن نوین اسلامی است، پس نیازمند دانش تمدنی متناسب با آن آرمان است که همان علم دینی و علوم انسانی اسلامی خواهد بود. (ر. ک: تمدن پژوهی، ص ۱۳ و ۲۰۸ و نیز: حسینی، سیدحسین، ۱۳۹۷،

پرسش تمدنی؛ پاسخ تمدنی، نقطه شروع حل مسائل اساسی جامعه، متن مصاحبه علمی، خبرگزاری مهر، ۱۳۹۷/۵/۲۳، کدخبر ۴۳۵۱۵۸۹.

تردیدی نیست که در این میان، از نقش عوامل دیگری نیز نمی توان چشم پوشید:

۱. عوامل معرفتی مانند بالندگی بینشی و آگاهی روشی جامعه علمی در نگاه کلی نگر و کلان محور به مسائل انسان، جامعه، طبیعت و هستی؛ و به ویژه در نوع نگاه به فهم و کشف آموزه های دینی.

همان گونه که اشاره شد، بنیاد تمدن نوین، نیازمند دانش تمدنی نو است؛ دانشی که با مبانی و مبادی تمدن نوین سازگاری داشته و تمدن نوین اسلامی در بهره گیری از آن مجموعه دانش های تخصصی، دچار تناقص نظر و عمل و یا پارادوکس های ذهنیت و عینیت نشود. برای پایه گذاری چنین دانشی، می توان به تولید علم دینی و علوم انسانی اسلامی اندیشید. اما از آنجا که مهمترین رکن علم (به عنوان مجموعه مسائل منظم و روشمند)، تئوری های علمی اند، ترویج نظریه پردازی علمی در قلمروهای وسیع و گوناگون علوم انسانی، مسیر طبیعی تولید علم نوین محسوب می شود؛ امری که تاریخ علم در غرب نیز گواه آن است که کلان تئوری هایی که توسط اندیشمندانی مانند: بیکن و دکارت و کانت و هگل و دیگران بنا شد، بنیاد علم مدرن و علوم انسانی مبتنی بر آن را گذارد (ر. ک: حسینی، سیدحسین، ۱۳۹۷، پارادوکس های تمدنی؛ آبخورهای فلسفی، خبرگزاری مهر، ۱۳۹۷/۸/۲۳، کد خبر ۴۴۵۷۵۶۷).

با این وجود، در شرایط فعلی جامعه علمی ما، بهترین راه برای ترویج جریان نظریه پردازهای علمی که می تواند منجر به تولید علم دینی شود، ترویج نقد علمی، روشمند، و فراگیر در داشته های معرفتی (علوم انسانی معاصر غربی و علوم انسانی سنتی شرقی) است. بی گمان قلمرو «موضوعی» چنین نقدهایی بایستی شامل: نقد مبانی، نقد مکاتب، نقد دیدگاه ها، نقد نظریه ها، و نقد پارادایم های علمی موجود شده و از جهت «مصادقی»، قلمروهایی مانند: حوزه مقالات، کتب، و یادداشت های علمی را پوشش دهند.

۲. طرح و تنظیم یک نظام کلان فکری فلسفی هماهنگ؛ یعنی ابداع فکر فلسفی متناسب با آموزه های اسلامی.

۳. زمینه سازی خلاقیت های علمی در جامعه علمی با بلوغ آزاداندیشی و تفکر انتقادی (۲).

۴. تقویت همه عواملی که سبب بروز خلاقیت در عرصه های گوناگون جامعه می شود مانند: هنر، معماری، صنعت، ادبیات، و غیره (۳).

۵. مشخص کردن مرزهای اختلافی تمدن نوین اسلامی با تمدن مادی غربی معاصر و پرهیز از راه حل های التقاطی (۴)؛ تمدنی یکپارچه و هماهنگ که به قول وبر، یک پدیده کلی پویا و در حال فعل و انفعال است و نه موجودیتی ایستا (ر. ک: راه ناهموار تمدن، ص ۱۳۹ و ۱۴۹).

۶. توجه به نقش مهم تکنولوژی مدرن در گسترش تمدن معاصر غربی و ضرورت پی ریزی بنیاد «تکنولوژی دینی» به عنوان عامل شکل گیری تمدن نوین اسلامی (ر. ک: حسینی، سیدحسین، ۱۳۹۲، مقاله تحلیل مبانی فلسفی و تکنولوژیکی بحران محیط زیست؛ ضرورت تولید علم دینی، نشریه علمی پژوهشی حکمت معاصر، سال ۴، شماره ۳ و نیز:

Hosseini , Sayyed hossein, 2018 , Religious Science - Religious Technology , The I International Conference (of Religion , Culture and Technology, Tehran, Iran

هفت. توجه به جنبه های تأثیرگذاری و برانگیزانندگی هویت انسان مسلمان بر جامعه اسلامی؛ و شاکله های جامعه اسلامی بر تمدن نوین اسلامی، و ساختارهای تمدن نوین اسلامی بر تاریخ بشری و البته سازوکارهای فرآیندهای متقابل (ر. ک: تمدن پژوهی، ص ۵۴ و ۲۰۸).

۸. زیست فعالانه (ونه منفعلانه) در همه جایگاهان، در برابر عوارض و آثار تمدن معاصر غربی.

۹. عوامل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مانند برخورداری از مؤلفه قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، و قدرت فرهنگی جامعه اسلامی در دامنه های ملی، فراملی، و نیز جهانی.

۱۰. اتحاد جهان اسلام در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در مسیر تشکیل امت واحد اسلامی (ر. ک: پیامبر وحدت، ص ۱۷۱).

پی نوشتها:

۱. تشکیل حکومت در یثرب و تغییر نام یثرب به مدینه (که واژه تمدن از آن مشتق شده)، خصوصیت چند قومی بودن پیروان پیامبر (ص) از اعراب و ایرانیان و اتیوپیایی، نشانه هایی است به عنوان اهداف غایی رسالت پیامبر برای دستیابی به دینی جهانی با پیامی جهانی (ر. ک: راه ناهموار تمدن، ص ۱۶۸).

۲. بر مبنای تحقیق تمدن پژوهان، «آزادمنشی»، از عوامل رشد تمدن اسلامی در عصر طلایی اسلام (بین قرن نهم تا قرن سیزدهم یعنی تقریباً چهار قرن) بوده و در نقطه مقابل، «دگماتیسم»، یکی از دلایل رکود تمدن اسلامی محسوب شده است. (ر. ک: همان، ص ۱۷۰).

۳. «کنت کلارک، استاد تاریخ هنر، با ربط دادن نبوغ خلاقانه به تغییرات جامعه، دستاوردهای تمدن غرب را در هنر و معماری شرح داده است» (ر. ک: همان، ص ۱۳۲ ۱۳۵).

۴. دیدگاه های التقاطی یا راه حل هایی که بعضی برای نوسازی اسلام با عنوان جمع گرایی (Communalism) به معنای آشتی دادن جنبه های گوناگون اسلام با مدرنیته و یا عام گرایی (Universalism) به معنای احتساب تمدن غرب به عنوان پایه ای ضروری برای تمدنی جهانی و تغییر کیفی مسلمانان از ستیزه گری به کنش گری، ارائه داده اند، جوابگوی شکل گیری تمدن نوین اسلامی نیست (ر. ک: همان، ص ۱۷۸ ۱۸۸).
کد خبر